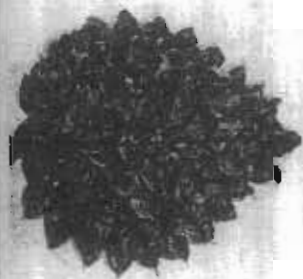


فرهنگ و اندیشه:

پیشوای روشنگران

امام هادی (علیه السلام) در عرصه سیاست

ابوالفضل هادی منش



چهره و عملکرد حکمرانان معاصر

امام هادی (ع) با شش تن از خلفای عباسی معاصر بود که به ترتیب عبارت بودند از: معتصم (برادر مأمون)، واثق (پسر معتصم)، متوکل (برادر معتصم)، منتصر (پسر متوکل)، مستعین (پسر عموی منتصر) و معتز (پسر متوکل).

معتصم در سال ۲۱۸ ه.ق با مرگ مأمون به خلافت رسید و تا سال ۲۲۷ ه.ق حکمرانی کرد. محمد بن عبد الملک تا پایان عمر وزیر او بود. پس از درگذشت او، فرزندش، الواثق بالله هارون بن ابی اسحاق که مادرش کنیزی به نام قراطین^۱ بود، به خلافت دست یافت. او نیز در دوران خلافت خود به سان پدرش به ترکها اقتدار فراوان بخشید.

او در سنگدلی و بی رحمی، رویه مأمون و پدرش را پیش گرفته بود و جان افراد بسیاری را در مسأله حدود یا قدم قرآن گرفت. بسیاری را شکنجه کرد یا به زندان افکند و سرانجام در سال ۲۳۲ ه.ق درگذشت و برادرش، جعفر بن محمد بن هارون، معروف به المنتصر بالله قدرت یافت که احمد بن ابی داوود او را المتوکل علی الله خواند.^۲ متوکل بسیار تندخو و بی رحم بود و همگان را با تندی از خود می راند، تا اندازه ای که هرگز محبت وی به کسی دیده نشد. او می گفت: حیا موجب نرسیدن به مقصود است و مهربانی، زبونی و سخاوت، احمقی است. از این رو همواره همگان از وی به بدی و بدنامی یاد می کردند. متوکل در دوران خلافت خود جنایت های بسیاری انجام داد. این دوران، سخت ترین روزگار برای شیعیان و علویان در دوره عباسی، بلکه در سراسر تاریخ تشیع به شمار می رود. او کینه وصف ناپذیری از خاندان پیامبر در دل داشت^۳ و این کینه سبب تجاوز و ستم به شیعیان نیز شد؛ به گونه ای که همگی با به قدرت رسیدن او آواره و بی خانمان شدند. در دوران متوکل، امام هادی (ع) به سامرا تبعید شد. یکی از اعمال ننگین او، ویران کردن مزار مطهر حضرت سید الشهداء (ع) در سال ۲۳۶ ه.ق بود که خشم شیعیان را به شدت برانگیخت؛ به گونه ای که مردم بغداد، در و دیوار و مساجد را از شعار علیه وی آکنده و شاعران در هجو وی

شعرها سرودند. زندگی ننگین او در سال ۲۴۷ ه.ق. پایان یافت و فرزندش، محمد المنتصر به قدرت رسید. محمد بر خلاف نیاکان خود به کارهای شایسته رغبت نشان می داد و ستم روا نمی داشت و به علویان احسان می کرد. البته دوران حکومت محمد به درازا نیاچامید و او را پس از شش ماه خلافت، مسموم کردند و به قتل رساندند.^۴ پس از وی، المستعین احمد بن محمد بن معتصم، روی کار آمد که سخت شهوت پرست و اسراف کار بود و شیوه سخت گیری های خلفای پیشین را از سر گرفت و فساد و عیاشی فراگیر شد. در دوران مستعین، مشکلات داخلی دولت عباسی که هر کسی در اندیشه تحکیم قدرت خود بود، باعث شد دوران حکومت او نیز چندان به درازا نکشید و در سال ۲۵۲ ه.ق به دستور معتز در سامرا به قتل رسید.^۵ معتز، خونخوار دیگری از این طایفه بود که دست خود را به خون امام علی النقی (ع) آغشت و وی را به شهادت رساند.

اوضاع کلی سیاسی - اجتماعی عصر امام (ع)

دوران امام هادی (ع)، فاصله انتقال میان دو عصر متفاوت از دوران حکومت عباسیان به حساب می آید. در این دوران، پدیده های بسیاری به چشم می خورد که پیش تر در زمامداری عباسیان دیده نشده بود. هیمه و شکوهی که دستگاه حکومتی در دوره های پیش و خلفای پیشین داشت، از دست رفت و قدرت به گویی سرگردان در دست این و آن بدل شده بود. مدیریت ضعیف خلفای این دوره سبب شده بود تا برخی از استانداران که از نژادهای غیر عرب بودند، به گونه مستقل حکم برانند. این تفاوت در دوران معتصم با نفوذ عناصر ترکانی از ترکستان در دستگاه حاکمیت بیشتر شد. فرمانروایی مناطق گسترده ای به اشناس و ایتاخ ترک وانهاده شد. این ترکان بسیار جنگ طلب و خونریز بودند که برای دست یابی به قدرت، از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند. پایتخت عباسیان در این دوره از بغداد به سامرا و به مقری برای تعصب نژادی جدید ترکی بدل گشت.

قدرت یافتن ترکان و سپس در دست گرفتن سامرا و محروم ماندن اعراب از فرماندهی و فرمانداری، سبب خشم عرب ها شد. در نتیجه، شورش های مختلفی بر ضد ترکان در گرفت که از آن قبیل می توان به توطئه عباس بن مأمون و عجیف بن عنبه اشاره کرد. اگر چه قیام آنها به شدت سرکوب شد و تمامی اموالشان ضبط گردیده و نام شان نیز از دیوان عطایا حذف شد، ولی موج ناراضیاتی در اعراب و شاهزادگان عرب باقی ماند و در دراز مدت خسارت های جبران ناپذیری را برای عباسیان بر جای گذاشت و رفته رفته سبب تضعیف شدید آنان گردید؛ چه ساختن حکومت های مستقل در گوشه و کنار از همین موضوع ریشه می گرفت.

این سیاست، مشکلات دیگری را نیز همراه داشت که تضعیف عباسیان را در پی داشت و آن، خطر اقتدار بیش از حد ترکان و خلق و خوی بدوی آنان در رسیدن به قدرت بود. برخی از آنان با به دست آوردن اقتدار بیش از حد در دولت، کم کم به فکر جدایی طلبی و استقلال می افتادند.

پیدایش و گسترش نهضت علویان

در نگاهی کلان، اعتقاد شیعه مبنی بر حقانیت خلافت خاندان پیامبر، عامل احیای حرکت انقلابی علویان و شیعیان بر ضد حاکمیت را تشکیل داد و در درجه دوم، این حرکت ها، بازتابی روشن از سیاست ها و برنامه های سرکوب گرانه عباسیان بود. روحیه تسلیم ناپذیری علویان در برابر ستم از یک سو و فشار بیش از حد عباسیان بر شیعیان و نسل کشی آنها از سوی دیگر، چهره های برجسته و ممتاز علوی را بر آن داشت تا برای احقاق حق امامان خود و پایان دادن بر اعمال ننگین دستگاه، دست به قیام بزنند. سردمداران این قیام ها، خود از فرزندان ائمه اطهار و نوادگان آنان بودند که به انگیزه براندازی نظام ستم پیشه عباسی با شعار الرضا من آل محمد با شخص برگزیده ای از خاندان پیامبر، قیام خود را آغاز کردند. علت انتخاب این شعار، ابتدا زیر سؤال بردن مشروعیت خلافت عباسیان و مقاصبانه بودن حکومت آنها و در گام دوم، حفظ جان

امامشان که در آن زمان تحت مراقبت نظامی قرار داشت؛ زیرا اگر آنها نام شخص خاصی را بر نهضت خود می گذاشتند، - که بی شک، آن شخص امام هادی (ع) بود - دستگاه به آسانی با از بین بردن آن فرد، قیام را سرکوب می کرد. مهم ترین این قیام ها عبارت بودند از:

۱. قیام محمد بن قاسم^۱

۲. قیام یحیی بن عمرو^۲

۳. قیام حسن بن زید^۳

۴. قیام حسین بن محمد^۴

۵. قیام اسماعیل بن یوسف^۵

مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی امام هادی (ع)

امام هادی (ع) با بکارگیری یک سلسله برنامه های ارشادی، فرهنگی و تربیتی، مبارزه غیر مستقیمی را با حاکمیت آغاز کرد و بی آنکه حساسیت دستگاه را متوجه خود سازد، به انجام فعالیت هایی بر ضد آنها پرداخت. در مواقع لزوم نیز تا جایی که حیات شیعه را به مخاطره نمی انداخت، دامنه آن را گسترده تر می ساخت و با این فعالیت ها، بی اساس بودن این تصور را که امام به دلیل مراقبت دشمن در مسائل سیاسی مداخله نمی کرد و هیچ گونه مبارزه سیاسی نداشت آشکار کرد. مبارزه، تنها به برخورد مسلحانه و رویارویی نظامی گفته نمی شود، بلکه در پیش گرفتن شیوه ای است که بیشترین ضربه را به دشمن بزند و کمترین خسارت را بر جای گذارد. اکنون به برخی از مهم ترین آن ها اشاره می شود:

۱. زیر سؤال بردن مشروعیت دستگاه

امام با استفاده از فرصت های مناسب، با نامشروع معرفی کردن عباسیان، مسلمانان را از هرگونه همکاری با آنان - مگر در موارد ضرورت - بر حذر می داشت و با این کار، چهره این جرمه های فساد را برای مردم بیشتر آشکار می کرد. محمد علی بن عیسی که

از کارکنان دولت عباسی است، در نامه ای به امام هادی (ع) نظر ایشان را درباره کار کردن برای بنی عباس برای ضربه زدن به آنها و تشفی خاطر می پرسد. امام پاسخ می دهد: در چنین صورتی، همکاری با آنها نه تنها حرام نیست، بلکه پاداش و ثواب نیز دارد. در این روایت، امام آشکارا، روش مبارزه را برای این فرد تبیین کرده و به خوبی برای او و دیگر شیعیان روشن می سازد که دستگاه حاکم از کوچک ترین مشروعیتی برخوردار نیست و می توان از بودجه خودش برای ضربه زدن و مبارزه با آن بهره برد.^۶

۲. مبارزه با فقیهان درباری

یکی از ابزار مردم فریبی خلفای عباسی، بهره گیری آنان از فقیهان درباری برای جلب اعتماد مردم و ترسیم چهره ای اسلام گرا از خود بود. امام هادی (ع) نیز با رویارویی با آنان، به نوعی دیگر مشروعیت دستگاه را زیر سؤال می برد و آنها را رسوا می کرد. دانش گیتی فروز امام به اندازه ای بود که کورسوی این دانشمندان مزدور را به خاموشی می گرایاند و حتی تحسین آنان و خلفا را بر می انگیزد و وادار به تسلیم می کرد. نمونه های بسیاری از این گونه موارد در تاریخ یافت می شود.

۳. نفوذ عاطفی بر برخی درباریان

درباریان، فرماندهان و سرداران نظامی دستگاه عباسی، به سان اربابان شان پایبند و دلبسته به حکومت و سلطه بر مردم بودند و نسبت به امامان و شیعیان شان، کینه خاصی در دل داشتند. دلیل انتخاب این گونه افراد و سپردن پست های کلیدی به آنان نیز جهت دادن به کینه توزی آنها در سرکوب شیعیان بود. بر این اساس، امامان، خود و شیعیان شان را از آنان دور نگه می داشتند، ولی در برخی موارد که زمینه را فراهم می یافتند، با آنان تماس حاصل کرده و آنها را به مسیر حق رهنمون می شدند.

یا دست کم از وجود آنان برای کاهش فشار بر شیعیان و رفع مشکلات شان بهره می گرفتند.

از جمله آنان، بغای بزرگ را می توان نام برد. او در میان دیگر فرماندهان و سرداران، پایبند به دین بود و نسبت به علویان از خود مهربانی و خوش رفتاری نشان می داد. روزی معتصم به او دستور داده بود که یکی از علویان را به قفس درندگان بیندازد. هنگامی که بغا می خواست چنین کند، نجوای نیایش او را می شنود و دلش به رحم آمده، وی را رها می کند و از او قول می گیرد که تا وقتی معتصم زنده است، او را نبیند. پس از این جریان، بغا خواب رسول گرامی اسلام (ص) و امیر مؤمنان علی (ع) را می بیند و از دعای خیر آن دو بزرگوار بهره مند می شود.^۷

در سال ۲۳۵ هجری که امام در مدینه به سر می برد، این شهر مورد تاخت و تاز شورشیان بنی سلیم قرار می گیرد و واثق، بغا را برای سرکوبی شورشیان با لشگری مجهز گسیل می دارد. بغا با آنان وارد جنگ شده و آنان را شکست می دهد. هنگامی که وارد مدینه می شود، امام هادی (ع) به یاران خود می فرماید: بیاید با هم به بیرون مدینه برویم تا ببینیم که این سردار ترک، چگونه لشگر خود را برای سرکوبی شورشیان آماده و مجهز کرده است. سپس به بیرون شهر رفته و لشگر او را در حال عبور تماشا می کنند. وقتی امام، بغا را دید، با او به زبان ترکی سخن گفت. بغا سریع از مرکب خود پیاده شد و پای مرکب امام را بوسید.^۸

ابوهاشم جعفری که راوی این جریان است، می گوید: من بغا را سوگند دادم که بگوید امام به او چه گفته است. بغا نخست پرسید: آیا این فرد پیغمبر است؟ گفتم: نه. گفت: او مرا به اسمی خواند که در کودکی و در سرزمین خودم، مرا بدان نام می خواندند و تاکنون هیچ کس از آن آگاهی نداشته است!



سال سخت خواهد آمد که آنچه را شما برای آنان ذخیره کرده اید، خواهید خورد جز اندکی که (برای بدر) نگه می دارید. سپس سالی فرا می رسد که باران فراوان نصیب مردم می شود و در آن سال، مردم عصاره (میوه ها و دانه های روغنی) می گیرند. سرانجام همان گونه که امام هادی (ع) پیش بینی کرده بود، متوکل در نخستین روزهای پانزدهمین سال حکومتش به قتل رسید.^{۲۰}

پی نوشت ها

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر، ابوالحسن علی بن الحسین، ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ ش، ج ۲، ص ۴۵۹.
۲. تاریخ یعقوبی، ابن ابی یعقوب، احمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۹۷۷ م، ج ۲، ص ۵۱۰.
۳. همان، ص ۵۱۱.
۴. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۹۵.
۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۱۳.
۶. تمة المنتهى فی وقایع ایام خلفاء، شیخ عباس قمی، تهران، کتاب خانه مرکزی، ۱۳۲۵ ش، ج ۲، ص ۳۵۲.
۷. همان، ص ۳۵۳.
۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۶۸.
۹. مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۲.
۱۰. مقاتل الطالبیین، صص ۴۲۴ - ۴۳۰.
۱۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، علی بن ابی الکرم، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ هـ، ج ۷، ص ۴۰۷.
۱۲. تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۳۲۸.
۱۳. همان، ص ۳۴۶.
۱۴. وسائل الشیعة، العاملی، محمد بن الحسن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۲، ص ۱۳۷.
۱۵. مروج الذهب، ج ۲، صص ۵۶۴ و ۵۶۵.
۱۶. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۲.
۱۷. الارشاد، مفید، محمد بن محمد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۴۳۸.
۱۸. اثبات الوصیة، علی بن الحسین المسعودی، نجف، مکتبه المرتضویه، بی تا، ص ۱۹۷.
۱۹. تذکره الخواص، سیط ابن الجوزی، تهران، مکتبه نبوی الحدیث، بی تا، ص ۳۴۰، مروج الذهب، ج ۲، ص ۵۷۳.
۲۰. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۶.

این رفتار مهربانانه امام، سبب علاقمندی یکی از فرماندهان بزرگ متوکل نیز به امام گردید.^{۱۸} وقتی امام به بغداد رسید و با استقبال گرم مردم بغداد روبه رو شد، او همچنان تحت تأثیر ابراز احساسات و عواطف مردم بغداد نسبت به امام قرار گرفته بود؛ چرا که این شهر سالیان سال پایتخت حکومت عباسیان بود و مردم آن جا به طور طبیعی باید به دلیل رفتار خلفا بیشتر از دیگر شهرها نسبت به خاندان پیامبر کینه به دل داشته باشند. یحیی در بیان آنچه دیده بود، می گوید: پس از ورود به بغداد، نخست با اسحاق بن ابراهیم، امیر بغداد، روبه رو شدم. وی به من گفت: ای یحیی، این مرد فرزند پیامبر است. اگر متوکل را بر کشتن او تشویق کنی، بدان که دشمن تو رسول خدا خواهد بود. من در پاسخ او گفتم: به خدا سوگند، تا به حال جز نیکی و خوبی از او ندیده ام که بخوایم دست به چنین کاری بزنم.^{۱۹}

۴. تقویت پایگاه های مردمی

امام با مشاهده اوضاع وخیم حاکم، برای جلوگیری از انهدام پایگاه های مقاومتی مردم و ناامیدی از گشایش در کار خود، با دلداری دادن و پشتیبانی از مردم و آگاهی یافتن لحظه به لحظه از شرایط معیشتی آنان، حیات جامعه اسلامی را تداوم می بخشید تا رویارویی با مشکلات و ستمگری ها، آنان امیدواری خود را از دست ندهند. همچنین امام با بهره گیری از آگاهی و دانش امامت خویش، شیعیان را با آگاه کردن از آینده، به برچیده شدن بساط ستم امیدوار می کرد. مردی از اهالی مداین که گویا از ستم متوکل به تنگ آمده بود، از امام درباره مدت حکومت متوکل پرسید. امام در پاسخ، این آیات را نوشت:

هفت سال پی در پی زراعت می کنید و آنچه درو کردید - جز اندکی که می خورید - در خوشه های خود بگذارید. پس از آن هفت

امام با این رفتار، اسباب نفوذ عاطفی در یکی از فرماندهان بزرگ دستگاه را فراهم آورد و او را چنان مجذوب و شیفته خود ساخت که وی پای مرکب ایشان را بوسه زد. سپس او را برای سرکوبی غارتگرانی که با چپاول اموال عمومی و کشتار مردم مدینه، آنان را آزرده بودند، تشویق و ترغیب کرد. گذشته از آن، امام فردی مورد اطمینان از دولت مردان حاکمیت یافته بود و می توانست از نفوذ او در دستگاه به سود شیعیان ستم دیده در برابر ستم ورزی حکمرانان بهره گیری کند.^{۱۷}

در این راستا، رفتار مهربانانه امام با یحیی بن هرثمه، فرمانده اعزامی متوکل برای تبعید امام به سامرا و تغییر رویه او و شیفتگی اش نسبت به امام نیز اهمیت فراوان دارد. امام در سال ۲۴۳ هـ.ق از مدینه به سامرا تبعید شد. در بین راه کرامت هایی از امام و حوادثی رخ داد که سبب علاقه مندی و تغییر رویه یحیی بن هرثمه شد. او در ابتدای سفر بسیار با امام بدرفتاری می کند اما عاقبت تسلیم می شود. خود او می گوید: در بین راه دچار تشنگی شدیدی شدیم؛ به گونه ای که در معرض هلاکت قرار گرفتیم. پس از مدتی به دشت سرسبزی رسیدیم که درخت ها و نهرهای بسیاری در آن بود. بدون آن که کسی را در اطراف آن ببینیم، خود و مرکب هایمان را سیراب و تا عصر استراحت کردیم. بعد هر قدر می توانستیم، آب برداشتیم و به راه افتادیم.

پس از این که مقداری از آنجا دور شدیم، متوجه شدیم که یکی از همراهان، کوزه نقره ای خود را جا گذاشته است. فوری باز گشتیم، ولی وقتی به آنجا رسیدیم، چیزی جز بیابان خشک و بی آب و علف ندیدیم. کوزه را یافته و به سوی کاروان برگشتیم، ولی با کسی هم از آنچه دیده بودیم، چیزی نگفتیم. هنگامی که خدمت امام رسیدیم، بی آنکه چیزی بگوئیم، با تسمی فقط از کوزه پرسید و من گفتم که آن را یافته ام.